



بوف کور: خلاصه داستان

(تجدید نظر شده: ۲۰۲۰)

نوشتہ

دکتر ایرج بشیری

Bashiri Working Papers on Central Asia and Iran

©۲۰۲۰-۲۰۱۶

بوف کور: خلاصه داستان

نوشته دکتر ایرج بشیری

© ایرج بشیری

۲۰۲۰

چند نکته ابتدائی

این خلاصه بر اساس مقاله ای تحت عنوان "مفهوم ضمنی بودائی بوف کور صادق هدایت" اثر دکتر ایرج بشیری نوشته شده.¹ قبل از ارائه خلاصه داستان بوف کور به نکات زیر توجه فرمائید:

ا. قبل از خواندن این خلاصه کتاب بوف کور را بخوانید. بوف کور شامل رمز و رازهای مخصوص به خود می باشد. آن رمز و رازها بعد از خواندن این خلاصه قابل بازسازی نخواهند بود!

ب. این خلاصه داستان بوف کور است، خلاصه کتاب بوف کور نیست.

ج. داستان بوف کور تقریباً دو نسل قبل از آغاز داستان در کتاب بوف کور شروع می شود.

د. قسمت اول داستان بوف کور دارای مفهوم ضمنی بودائی است و وقایع بخش اول کتاب با وقایع سوگواری های بودائی همخوانی دارد. در پائین درباره سوگواری بودائیان معلومات لازمه داده خواهد شد. بدون این معلومات نمی توان ابهامات حاصله از عدم دانش بر آن ها را جبران کرد و به کنه ساختار داستان بوف کور رسید.

ه. قسمت مهمی از وقایع بخش اول بوف کور در برزخ بودائی اتفاق می افتد. قهرمانان داستان هم، غیر از آن ها که در ابتدای داستان هستند، از طریق تناسخ به هم مربوط می شوند. بنابراین روابط این جهانی آن ها ناپایدار است. دانستن این مطلب به فهمیدن روال زندگی نقاش روی جلد قلمدان و عمویش و ارتباط آن ها با یک دیگر کمک می کند. این دانش همچنین به بهتر شناختن موجود اثیری بخش نخست و ارتباط او با لگاته و قهرمانان قسمت دوم داستان کمک می کند. چون قهرمانان بخش دوم، با وجود این که قرن ها بعد از قهرمانان قسمت اول زاده می شوند، نسخه تناسخی قهرمانان بخش اول هستند.

و. در بوف کور، هدایت همه هم خود را صرف توضیح دقیق اعمال و احساسات عناصری که در هیئت انسانی ظاهر می شوند می کند و از بیان هرگونه توضیح درباره علل پیش آمدها در داستان خود دارای می کند و تنها نتایج

¹ - ایرج بشیری، مفهوم ضمنی بوف کور هدایت، <https://www.academia.edu/30937870>، ۲۰۱۶

حاصله را نشان می دهد و بزرگ می کند. این روش یک سلسله سؤال های بی جواب در ذهن خواننده به وجود می آورد. در پایان، وقتی همه این سؤال ها بی جواب می مانند داستان یک حالت معمائی به خود می گیرد. هدایت از همین روش در نوشتن داستان های «سه قطره خون» و «سگ ولگرد» هم استفاده کرده. در داستان «سه قطره خون» اعمال و رفتار دیوانه ها را چنان طبیعی جلوه می دهد که خواننده متوجه علت پرت و پلا گوئی های آن ها نمی شود و سعی می کند با بکار بردن منطق گفتار آن ها را معنی دار کند و درک نماید.

ز. علت این که در گذشته نمی توانستیم به آسانی بوف کور را داستانی یک پارچه قلمداد کنیم این بود که شخصیت های داستان شخصیت های واقعی نبودند و وقایع از نظر زمانی قرن ها از یک دیگر فاصله داشتند و نمی شد اعمال و رفتار قهرمانان را به نحوی منطقی به هم ربط داد. ولی حالا که می دانیم قهرمان های بخش دوم نسخه تناسخی قهرمان های بخش نخست هستند مسئله حل خود را می یابد و دو قسمت به آسانی یکی می شوند.

ح. از نظر کلی می توان بوف کور را به یک مار کبرا تشبیه کرد که چنبر زده و سر و دمش در زیر چنبر پنهان هستند. بنابراین سر و ته آن را نمی توان به آسانی تشخیص داد. ولی وقتی مار بیدار می شود و سر بلند می کند، همه چیز روشن می گردد. فرض کنید سیاه چال در بخش دوم داستان سر مار است. در آن صورت وقایع توی سیاه چال کلید فهم داستان می شوند و نشان می دهند هدایت چگونه داستان را طرح ریزی کرده و ما باید چه گونه آن را بفهمیم و ارزیابی کنیم. به همین دلیل ما نیز این خلاصه را از وقایع توی سیاه چال شروع می کنیم.

ط. بوف کور دارای جزئیات بسیاری است. از این نظر که نمی توان تمام آن جزئیات را در خلاصه ای گنجانید، قسمتی تحت عنوان «ساختار داستان» در آخر این خلاصه اضافه می کنیم.

خلاصه داستان

اگر بوف کور را بر اساس مفهوم ضمنی بودائی آن بررسی کنیم می توانیم داستان را این طور خلاصه کنیم: در اعصار قبل از حمله مغول، در هندوستان، یکی از دو برادر دو قلو که دارای یک قیافه و یک اخلاق هستند دین لینگا را می پذیرد و با دختر رقاصه ای که در معبد لینگا می رقصد ازدواج می کند. رقاصه باردار می شود و پسری به دنیا می آورد. کمی بعد، برادر دو قلو شوهر نیز با همان رقاصه هم بستر می شود. از آن به بعد معلوم نیست کدام یک از آن دو جوان پدر بچه است.

برای معلوم کردن هویت پدر، دو برادر را با یک مار ناگ در سیاه چالی قرار می دهند. مار ناگ لب یکی از برادران را می گزد. پس از به گوش رسیدن ناله ای دلخراش مخلوط با خنده ای چندش آور به گوش می رسد، یکی از برادرها در هیئت پیرمردی خنزرپنذری با لبی شگری از سیاه چال خارج می گردد. وقتی متوجه می شوند که او بچه را نمی شناسد، بچه و مادرش را به دست برادر دیگر می سپارند.

در این جا سؤال محوری این است: مار ناگ در سیاه چال چه رلی بازی می کند؟ کسانی که با فرهنگ بودائی آشنائی دارند می دانند که مار ناگ به بودا کمک می کند تا بتواند امور دنیوی را رها کند و به نیروانا برسد. هدایت، به عنوان یک رمان نویس، به این نکته اساسی اشاره نمی کند و آن را به حساب دانش خواننده می گذارد. به تنها چیزی که اشاره می کند هویت مار، یعنی ناگ، است. او این کار را به این دلیل می کند که بتواند به خواننده اش برساند که در متن داستان او پیامی نهفته است، پیام آزادی. خواننده واقف بر امور، با در نظر گرفتن مار ناگ، لب شگری کسی که از سیاه چال بیرون می آید، و این که بچه را نمی شناسد، به این نتیجه می رسد که این شخص به طور کلی از جهان مادی رها شده و فردی کاملاً آزاد گردیده است.

ممکن است وقتی می گوئیم این شخص به مراتب والائی رسیده به نظر خواننده غیر بودائی کمی عجیب برسد ولی این عین حقیقت است. او شخصی وارسته است که از قید زمان و مکان رها شده. شخصی است قوی که می تواند در عین زمان در همه جا حاضر باشد و همه چیز را کنترل کند. هدایت، با در نظر گرفتن این خصوصیات، یک قهرمان چند جنبه ای به وجود می آورد که ما در این جا به او عنوان «عمو» را می دهیم. رل هائی که عمو بازی می کند لاما، کاپیتان، راننده کالسکه نعش کش و گور کن در بخش نخست و قصاب و پیر مرد خنزر پنذری در بخش دوم است.

حالا بر می گردیم به بقیه داستان. با مرور زمان پدر، بوگام داسی و پسر را به شهر ری در ایران می آورد و آن ها در اطراف ری در خانه ای محقر اقامت اختیار می کنند. در آن موقع ری شهر بزرگی بوده و به همین دلیل می توانیم بگوئیم که ورود آن ها به ری باید قبل از حمله خانمان سوز مغول بوده باشد.

پسر بچه در حوالی ری بزرگ می شود و در جوانی حرفه نقاشی روی جلد قلم دان را انتخاب می کند و قسمتی از خانه را به استودیوی کاری خود اختصاص می دهد. در طول این مدت به عنوان یک نقاش با عمومی خود در تماس است. عمویش نقاشی های او را در هند می فروشد و پولش را برایش می فرستد. در ضمن عمو، هر وقت

حسّ می کند برادر زاده اش به او احتیاج دارد، خارج از حیطه زمان و مکان، به طور معجزه آسائی خود را به کنار او می رساند و به او کمک می کند. در کتاب بوف کور، داستان روزی شروع می شود که نقّاش روی جلد قلم دان از دنیا رفته و خانواده اش برایش یک سوگواری بودائی برپا کرده اند.² عمویش در این سوگواری شرکت می کند و رل لاما را بازی می کند. این طور که معلوم می شود نقشه کلی عموی نقّاش رها نمودن برادر زاده اش از قید زندگی می باشد. تنها عکسی که نقّاش روی جلد قلمدان می کشد این عکس است. او می گوید:

همیشه یک درخت سرو می کشیدم که زیرش پیر مردی قوز کرده شبیه جوکیان هندوستان عبا به خودش پیچیده، چنباتمه نشسته و دور سرش شالمه بسته بود و انگشت سبابه دست چپش را بحالت تعجب به لبش گذاشته بود - روبروی او دختری با لباس سیاه بلند خم شده باو گل نیلوفر³ تعارف میکرد - چون میان آنها یک جوی آب فاصله داشت -

4
...

به نظر نقّاش عجیب می آمد که نقّاشی هایش در هندوستان خریدار داشتند. همان طور که ذکر شد عمویش نقّاشی های او را در هند می فروخت و پولش را برایش می فرستاد. خود نقّاش نقّاشی هایش را یک نواخت و فاقد الهام تصوّر می کند. ولی با در نظر گرفتن مفهوم ضمنی داستان آن ها نه یک نواخت و نه فاقد الهام هستند، بلکه لحظه بسیار حسّاسی از زندگی یک مؤمن بودائی را در هنگام گذر از برزخ نشان می دهند. می توانیم بگوئیم عکس هائی که او می کشید همان رلی را بازی می کنند که عکس های روی یک پرده تعزیه، مثلاً تعزیه ای درباره وقایع کربلا، برای شیعیان، بازی می کنند. روی آن پرده امام حسین، شمر، ذوالجناح و اهل بیت کشیده شده اند و هر کدام از آن افراد شکل، رل و حرکات بخصوصی دارند و این شکل ها، رل ها و حرکات خود دارای معانی بخصوصی هستند که مؤمن شیعی از آن ها آگاهی کامل دارد و در موقع شنیدن قصّه روی پرده افکار خود را با اعمال افراد روی پرده هم آهنگ می کند، داستان را دنبال می کند و نسبت به آن عکس العمل نشان می دهد. فرض کنیم یک هندی در هندوستان یک چنین پرده ای بکشد. آیا پرده ای که او می کشد در ایران خریدار نخواهد داشت؟ همین طور فرض کنیم یک نویسنده هندی از این پرده به عنوان مفهوم ضمنی استفاده کند و داستانی برای خوانندگان هندی خود درباره وقایع کربلا بنویسد ولی به غیر از ذوالجناح اسمی از افراد دیگر روی پرده نبرد. آیا

² - توجه کنید که در بوف کور ابتدای کتاب با ابتدای داستان فرق می کند.

- گرچه در این جا رنگ نیلوفرها داده نشده، از طریق مفهوم ضمنی می بینیم که در آن جا همه نیلوفرها سیاه هستند. دلیل آن این است که³ بودا شدن کار آسانی نمی باشد.

⁴ - صادق هدایت، بوف کور، انتشارات امیرکبیر، ۱۹۷۵، ص ۱۲-۱۳.

کلمه ذوالجناح نمی تواند وسیله ای جهت پژوهشگر هندی برای توضیح اتفاقات در داستان گردد؟ از آن مهم تر، آیا بدون دریافت شرح کاملی درباره هویت، رل و اهمیت افراد و افعال مربوط به آن پرده، داستان نویسنده هندی برای خوانندگان هندی او قابل فهم خواهد بود؟

«مار ناگ» برای ما همان رل ذوالجناح را بازی می کند و ما را به فهمیدن چگونگی زندگی و پیام آزادی خواهی بودا، و در نهایت پیام هدایت راهنمایی می کند. پر واضح است که خواننده ایرانی نخواهد توانست متنی که مفهوم ضمنی بودائی دارد را بدون داشتن اطلاعات کافی درباره برزخ بودائی درک کند و به چگونگی زندگی قهرمانان نویسنده ای چون هدایت و پیام آزادی خواهانه وی درباره آتکاء به نفس و عقب زدن قوانین پوسیده قرون وسطائی پی ببرد.

برزخ بودائی به عنوان مفهوم ضمنی

بودائی ها عقیده دارند که وجود انسان از سه عنصر ساخته شده که عبارتند از جسم دنیوی، خود جاویدان و روح اثیری. مؤمن بودائی باور دارد که پس از مرگ جسم دنیوی، که برای دو عنصر دیگر مانند خانه ای بوده، در این جهان می ماند و دو عنصر دیگر وارد برزخ می شوند. در برزخ خود جاویدان و روح اثیری هر یک، به طور جداگانه، نقشه بخصوصی برای ادامه حیات دارند. به طور خلاصه، خود جاویدان می خواهد از چرخه زندگی خلاصی یابد و روح اثیری می خواهد به زندگی گذشته باز گردد.

خود جاویدان را لا ما از بیرون از برزخ، یعنی از جهان هستی، راهنمایی می کند. لا ما به خود جاویدان که در برزخ سرگردان است می گوید نور درخشان در تاریکی در بالای سر تو پنهان است. می خواهم تو تمام هم خود را روی آن نور متمرکز کنی و آن نور را از خود سازی. او به خود جاویدان هشدار می دهد که در تاریکی تجربیات و افکاری از گذشته ی وی (یعنی خود جاویدان) به صورت اشباحی وجود دارند که در هنگام تمرکز او و جستجوی او برای پیدا کردن نور درخشان سعی خواهند کرد در مخیله او خطور کنند و تمرکزش بر روی نور درخشان را به تحلیل ببرند. خود جاویدان باید تنها به نور درخشان فکر کند.

همان طور که گفتیم، بر عکس خود جاویدان که می خواهد از چرخه زندگی رها شود، روح اثیری می خواهد به زندگی گذشته باز گردد. اما شرط حصول زندگی دوباره برای روح اثیری در این است که در هنگام دوباره متولد شدنش خود جاویدان نیز باید همراه او باشد. به این جهت، به تحلیل بردن تمرکز خود جاویدان در برزخ، و محروم کردن او از رؤیت نور درخشان در صدر تصمیمات روح اثیری قرار می گیرد. او سعی می کند به هر ترتیبی شده در مخیله خود جاویدان رخنه کرده تمرکز او را بر هم بزند.

چگونگی سرنوشت خود جاویدان و روح اثیری در محکمه خدای مرگ معلوم می شود. خدای مرگ که به انواع نشان های مرگ مزین است در صدر مجلس می نشیند و اعمال دیگران را در آئینه کارما که در دست چپ خود نگه داشته مشاهده می کند و ارواح را یا به نیروانا و یا به محل رحم ها برای زندگی دوباره می فرستد. در طول مدتی که خود جاویدان و روح اثیری به محکمه خدای مرگ می رسند، خود جاویدان یا توانسته است با تمرکز شدید خود تجربیات و افکار گذشته اش را از مخیله اش دور نگه دارد و یا نتوانسته. اگر نتوانسته باشد، در محکمه، روح اثیری اش ریگ های سفید با خود می آورد و به خدای مرگ می دهد. خدای مرگ در آن طرف رودخانه فراموشی از آن دو نشسته و با رؤیت ریگ های سفید، خود جاویدان را از چرخه زندگی رها می کند و روح اثیری او را به محل ارواح سرگردان یا «پریتا» می فرستد.

اگر خود جاویدان نتوانسته باشد افکار گذشته اش را از مخیله اش دور نگه دارد، که البته سرنوشت اکثر بودائیان همین است، روح اثیری خود جاویدان ریگ های سیاه به همراه می آورد و سعی می کند با گذشتن از رودخانه فراموشی آن ها را به خدای مرگ بدهد. خدای مرگ از دیدن ریگ های سیاه خنده چندان آوری می کند که در اثر آن خود جاویدان بیقرار می شود و از هوش می رود. در اثر همین خنده، روح اثیری نیز در هنگام گذر از رودخانه فراموشی برای دادن ریگ های سیاه به خدای مرگ می لغزد و در رودخانه می افتد. و آب او را به محل رحم ها می برد. در آنجا خود جاویدان و روح اثیری با هم وارد زندگی جدیدی می شوند.⁵

همخوانی مفهوم ضمنی و داستان

با در نظر داشتن توضیحات بالا به داستان بوف کور بر می گردیم. نقاش در اطاقش مشغول نقاشی است. در بیرون از خانه مردم شهر سیزده بدر را جشن گرفته اند. بناگاه، عموی نقاش، که نقاش هرگز او را ندیده، به خانه اش می آید. نقاش عمویش را این طور معرفی می کند:

عمویم پیرمردی بود قوز کرده که شالمه هندی دور سرش بسته بود،
عبای زرد پاره ای روی دوشش بود و سر و رویش را با شال گردن
پیچیده بود، یخه اش باز و سینه پشم آلودش دیده می شد. ریش گوشه اش
را که از زیر شال گردن بیرون آمده بود می شد دانه دانه شمرد، پلک
های ناسور سرخ و لب شکری داشت - یک شباهت دور و مضحک با

- ناگفته نماند که مدت اصلی گذر روح در برزخ بودائی ۴۹ شبانه روز است. ما در این جا تنها خلاصه ای از آن را آوردیم.
"The Message of Hedayat," *Studies in Islam*, January 1980, p. 43.

من داشت، مثل اینکه عکس من روی آینه دق افتاده باشد - من همیشه شکل پدرم را پیش خودم همین جور تصور می کردم...⁶

عمو، مثل لامائی که به خانه متوفی آمده تا خود جاویدان او را در برزخ راهنمایی کند می رود و در گوشه ای چنباتمه می زند و می نشیند. نقّاش که همان خود جاویدان نقّاش و دختر اثری که همان روح اثری است، پیش از این در برزخ هستند و جدا از هم در تلاش پیش برد نقشه های خود برای زندگی آینده می باشند. عمو به نقّاش الهام می کند بغلی شراب مخصوصی را که در بالای رف در پستوی تاریک اطاقش گذاشته اند پائین بیاورد. نقّاش روی چهارپایه ای می ایستد تا دستش به آن برسد. از طرف دیگر، دختر اثری از جشن سیزده بدر در بیرون از خانه و علاقه نقّاش به دیدن آن استفاده کرده سعی می کند به وسیله آن خود را در مخیله نقّاش وارد سازد. نقشه او این است که نگذارد دست نقّاش به بغلی شراب برسد. بنابراین، وقتی نقّاش در تاریکی کورمال کورمال دنبال بغلی شراب می گردد، بناگاه، گوئی از درون دیوار، دو چشم فراموش نشدنی بیرون می زنند، در برابرش قرار می گیرند، و او را مفتون خود می سازند. نقّاش با عطشی توصیف ناپذیر مفتون آن چشم ها می شود و فکر بغلی شراب و عمویش به کلی از سرش می پرد و پی گرد صاحب آن چشم ها می گردد.

حالا بیایید همین اتفاق را از موقعی که نقّاش از عمویش جدا می شود تا موقع دیدن چشمان دختر اثری با کمک مفهوم ضمنی داستان باز بینی کنیم. قبل از این کار لازم است خاطر نشان کنیم که منظور ما از این بازسازی انتقاد نیست. یعنی نمی خواهیم نشان دهیم آیا هدایت کار درستی کرده، یا همه قواعد را رعایت کرده، یا چرا چیزهایی را از قلم انداخته. بلکه منظور ما صرفاً روشنگری است. یعنی منظورمان این است که نشان دهیم صحنه کاملی که در ذهن هدایت بوده چگونه صحنه ای بوده که هدایت فقط بخش هایی از آن را به ما نشان داده. از آن گذشته این که نشان دهیم عدم دانش بر اطلاعاتی که روی کاغذ نیامده تا چه اندازه باعث ابهام در درک مطلب شده.

عموی نقّاش مرتّب به او یادآور می شود که تمرکز خود را از دست ندهد و بغلی شراب را هر چه زودتر پائین بیاورد. او نقّاش را از عواقب وخیم بی توجهی به دستورات، از دست دادن تمرکز و ورود افکار ناخواسته به مخیله اش برحذر می کند. عمویش به او می گوید، اگر چنین چیزی اتفاق بیفتد، و دختر اثری در افکارت رخنه کند، آن وقت به جای نیلوفرهای سفید نیلوفرهای سیاه به قاضی، یا پیرمردی که زیر درخت سرو نشسته، ارائه خواهد کرد و معنی نیلوفر سیاه این است که تو به تولدی دیگر، همراه با همان دختر اثری، محکوم خواهی شد.

⁶ - صادق هدایت، بوف کور، انتشارات امیر کبیر، ۱۹۷۵، ص. ۱۴-۱۳.

تجزیه و تحلیل افکار قهرمان داستان (که بحث آن در این مختصر نمی‌گنجد) نشان می‌دهد که نقّاش چاره‌ای جز نگاه کردن به جشن بیرون خانه‌اش ندارد و ناخودآگاهانه مفتون چشمان دختر اثری می‌شود. از آن بعد هم بدون این که بداند چرا پی‌گیر سمج پیدا کردن صاحب آن چشم‌ها می‌گردد.⁷

در ادامه داستان، در همین وقت، به علت علاقه به چشم‌ها و عدم موفقیت در پائین آوردن بغلی شراب نقّاش، همان طور که عمویش گفته، خود را در محکمه خدای مرگ می‌یابد. قاضی پیرمردی است که شالمه بسته، زیر درخت سرو نشسته و انگشت سیب‌ابه‌اش را می‌گزد. و یک دختر اثری که دسته‌ای نیلوفر سیاه در دست دارد می‌خواهد از جوی آبی که بین او و پیرمرد است بگذرد و گل‌ها را به پیرمرد بدهد. برای پیرمرد رنگ سیاه علامت این است که نقّاش هنوز تحت سلطه دختر اثری است و شایسته رهایی از قید حیات دنیوی نیست. او با دیدن رنگ سیاه نیلوفرها خنده‌چندش آوری می‌کند. در اثر دیدن رنگ سیاه نیلوفرها و این خنده احوال نقّاش بد می‌شود و بی‌هوش می‌گردد. دختر اثری نیز هنگام گذر از جوی می‌لغزد و در آب می‌افتد.

* * *

در خانه نقّاش، وقتی عمویش متوجه می‌شود برادرزاده‌اش بغلی شراب را آوردنی نیست خانه را ترک می‌کند و نقّاش همچنان مفتون چشمان آن دختر می‌ماند و همه جا به دنبال او می‌گردد. عاقبت پس از جستجوی زیاد نقّاش و دختر به هم می‌رسند. دختر که در بازگشت خود به جهان هستی شگی ندارد می‌میرد. نقّاش برای این که اطمینان حاصل کند که دختر در زندگی آینده‌اش کوچک‌ترین دخالتی نخواهد داشت، جسم او را قطعه‌قطعه می‌کند و در چمدانی می‌گذارد. وقتی برای آخرین بار در چمدان را می‌بندد، چشمان دختر هنوز زنده هستند. نکته جالب توجه این است که نقّاش نگران رسیدن لطمه‌ای جسمانی از جانب دختر است و به نفوذ دختر در روند زندگی‌اش، روندی که باعث تولد دوباره (و یا حتی چندین باره)‌اش شده توجهی نمی‌کند.

نقّاش برای دفن کردن چمدان در جایی دور دنبال کمک می‌گردد. عمویش در هیئت یک راننده کالسکه نعش‌کش می‌رسد و به او کمک می‌کند تا چمدان را به محلی دور از خانه‌اش حمل کند. کمی بعد، وقتی دنبال گورکن می‌گردد، دوباره عمویش در هیئت یک گورکن ظاهر می‌شود و گوری درست به اندازه چمدان برایش می‌کند و به او کمک می‌کند چمدان را دفن کند. و وقتی نقّاش سعی می‌کند مزد او را بپردازد، عمویش قبول نمی‌کند.

⁷ - برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به ایرج بشیری، 190، The Fiction of Sadeq Hedayat, Mazda Publishers.

قبل از صحبت درباره قسمت دوم، بهتر است بخش نخست را از نظر بگذرانیم و ببینیم چه چیزی باعث عدم موفقیت نقاش در محکمه پیر مرد شده. گرچه معلومات ما درباره نقاش روی جلد قلم دان محدود است ولی می دانیم که در تنهایی زندگی می کرد و معتاد به الکل و مواد مخدر بود. این حقیقت که او همیشه همان عکس را می کشید نشان می دهد که فاقد ذوق، کنجکاوی و جاه طلبی بود. مخصوصاً مفتونی او نسبت به چشمان دختر اثری بدون آن که بداند باعث این کار او چیست نشان می دهد که او معلول را از علت تشخیص نمی داد. بنابراین وقتی اعمال و افکارش در برزخ مورد بررسی قرار گرفتند معلوم می شد که زندگی گذشته اش تماماً در پی اجرای فرامین و رسومات سپری شده و بیش از نیلوفر سیاهی ارزش ندارد. خنده چندان آور قاضی به خاطر بیهودگی افکار و اعمال او است. قاضی او و سمبل آمال و آرزوهایش را به تولدی دیگر باهم متهم می سازد. باشد که نقاش از این شکست پند گیرد و در محاکمه بعدی موفق از آب درآید. از این رو، در پایان بخش نخست، آب دختر اثری را به شاه عبدالعظیم می آورد تا دوباره با نقاش با هم متولد گردند.

یک زندگی دیگر

همان طور که انتظار می رود، قرن ها بعد، نقاش و دختر اثری در نزدیکی ری که اکنون شهری باستانی است به دنیا می آیند. نقاش در هیئت پسری مریض حال و معبودش در هیئت دختری زیبا جلوه گر می شوند و هر دو را همان دایه شیر می دهد. وقتی بزرگ می شوند پسر جوانی مریض حال می گردد و دختر زنی سلطه جو و عشوه گر. علاقه مفرط مرد جوان به زن، او را وادار می کند که با آن زن ازدواج کند. در ابتدای ازدواج، علاقه جوان به زنش به قدری است که حاضر است برای خوشحالی او حتی جاکشی کند. در این وقت فکر می کند بهترین زندگی برای او زندگی با زنش در یک جزیره دور افتاده است. ولی وقتی بیماریش شدت پیدا می کند از خدا می خواهد تنها و به مرگ طبیعی بمیرد. دکتر برای نجات او دواهای سنتی تجویز می کند.

هدایت، در بخش دوم، بدون این که آن ها را توضیح بدهد، تفاوت های چشم گیر بین جوان مریض حال و نقاش را با مهارت عجیبی نشان می دهد. جوان مریض حال کنجکاو است. به جای این که برده وار به دستورات دکتر عمل کند از خانه فرار می کند. شهر را و مردمش که از آن ها بیزار است را پشت سر می گذارد و خود را با طبیعت یکی می سازد. در آن حالت، تمام آن چیزهایی را که درباره خدا، پیغمبران و امامان به او یاد داده اند مورد بازبینی دقیق قرار می دهد و متوجه می شود که تمام تعلیمات گذشته اش مربوط به چیزی غیر از تقلید کورکورانه، تشریفات مذهبی و

اطاعت محض نبوده. مهمّ تر از آن این است که او درمی یابد که همه آن تقلیدهای کورکورانه، تشریفات ساختگی و اطاعت های اجباری در محکمه عدل پیرمردی که زیر درخت سرو نشسته و انگشت سبّابه اش را می گزد به اندازه پیشیزی ارزش ندارند. خوش حال می شود که در حال حاضر با مراجع دینی و ارکان دولتی ارتباطی ندارد و می تواند در آینده در آزادی مطلق زندگی کند و از گزند آن مراجع و ارکان مصون باشد. او در این باره می گوید:

نه مال دارم که دیوان بخورد و نه دین دارم که شیطان ببرد.⁸

در همین روال، او ارتباط زنش را با خودش، از زمانی که بچه بودند، تا جوانی و دوران زنا شوئی بررسی می کند و به این نتیجه می رسد که مریضی او آن طور که دکتر تشخیص داده دارای علّت جسمانی نیست. بلکه علّت بیماریش سلطه بی پایان زنش بر او می باشد. و بالاتر از آن در می یابد که ریشه سلطه زنش بر او در کردار خودش، یعنی در علاقه مفرط خودش به زنش خلاصه می شود.⁹

برای این که بهتر به موضوع مسلّط شود، با پرستارش صحبت می کند و از وقایع سیاه چال، گذشته والدینش و برخورد پدر و عمویش با مار ناگ معلومات می گیرد. این نکته در باره وقایع توی سیاه چال افکار جوان را به خود مشغول می دارد. او از خودش می پرسد: از نقطه نظر مار ناگ، تفاوت بین پدرم و عمویم چه بوده که مار اجازه داده یکی صاحب فرزند و خانواده شود و دیگری به طور کلی از زندگی ساقط گردد؟ سپس به این نتیجه می رسد که مار ناگ افکار و افعال عمویش را والا و فرازمینی تشخیص داده و افکار پدرش را این جهانی و دنیوی. لذا عمویش را به سوی افکار و افعال آزادی جویانه سوق داده و پدرش را به جانب زندگی دنیوی، یعنی زن و فرزند و چنین چیزها رسانده.

در نتیجه این تحقیق، جوان مریض حال تصمیم می گیرد در مورد علاق دنیوی به جای پیروی از طریق ضعیف پدرش از طریق والای عمویش پیروی کند. بنابراین، از زنش دوری اختیار می کند و وقتی دوری جسمانی کار ساز نمی شود به دوری عاطفی متوسّل می گردد. زنش، به محض این که متوجه این تغییر در شوهرش می شود، سعی می کند کنترلش بر او را محکم تر کند. لذا ابتدا از وجود برادر کوچکش استفاده می کند و بعد حاملگی خودش را پیش می کشد تا علاقه شوهرش را به خودش برگرداند. ولی هیچ یک از آن ترفندهای کهنه سازگار نمی شود و با مرور زمان،

⁸ - صادق هدایت، بوف کور، انتشارات امیرکبیر، ۱۹۷۵، ص. ۴۷.

⁹ - نگاه کنید به ایرج بشیری،

⁹ https://www.academia.edu/30937868/The_Buddhist_Subtext_of_Sadeq_Hedayats_Blind_Owl

جذابیتش برای شوهرش را از دست می دهد و عاقبت در چشم شوهرش به صورت یک تکه گوشت لحم در جلو دگان قصابی جلوه گر می شود.

مهم ترین چیزی که در طول قرن ها به نفع جوان کار می کند این است که عمویش نه تنها او را رها نمی کند، بلکه به انواع مختلف در زندگی او ظاهر شده و به او کمک کرده. مثلاً با ظاهر شدن در هیئت قصاب سر گذر او را با حقیقت مرگ و زندگی و با ظاهر شدن در لباس پیرمرد خنزر پنزری او را با حقیقت عشق و تزویر و چگونگی ترفندهای لگاته آشنا می سازد. به او یاد می دهد چگونه بین ظاهر و باطن امور فرق قائل شود. به این لحظه از گفتگوی جوان مریض حال با عمویش که در هیئت پیرمرد خنزر پنزری بساطی در نزدیکی خانه اش پهن کرده توجه کنید. او به پیش پیرمرد می رود و قیمت کوزه روی بساطش را می پرسد:

یادم هست همان روز رفتم سر بساط پیرمرد، قیمت کوزه اش را پرسیدم. از میان شال گردن دو دندان کرم خورده، از لای لب شکریش بیرون آمد خندید، یک خنده زننده خشک کرد که مو به تن آدم راست میشد و گفت: « آیا ندیده میخری؟ این کوزه قابلی نداره هان، جوون ببر خیرشو ببینی!»¹⁰

همان طور که گفتیم، بر عکس نقاش که خانه نشین و از چگونگی افکار و احوال اطرافیانش بی خبر بود — مثلاً تمام عمرش همان تصویر را می کشید و یا بدون این که بداند چرا، ساعت ها، بلکه روزها، دنبال شبخ نا پایداری می گشت — جوان مریض حال متحرک، متمایز و بسیار کنجکاو است. علاوه بر این هرچه بیشتر درباره ترفندهای زنش معلومات می گیرد می خواهد او را بیشتر و بهتر بشناسد. او حتی با پرستارش درباره پدر و مادر خودش و همسرش صحبت می کند، رفتار عروس پرستارش را از نظر می گذراند، و برادر کوچک همسرش را در باره خواهرش سؤال پیچ کند.

تفاوت پایه ای بین جوان مریض احوال و نقاش در این است که نقاش هر چه بیشتر به دختر اثری فکر می کرد بیشتر به او دلبنده می شد و حریصانه تر به دنبال او می دوید و حال آن که جوان مریض احوال هر چه بیشتر درباره ترفندهای زنش آگاهی کسب می کند بیشتر از او متنفر می شود تا عاقبت بین خودش و او فاصله کامل می گذارد، چیزی که برای نقاش روی جلد قلم دان غیر قابل تصور بود. در نتیجه لگاته کنترل او را از دست می دهد. به این گفتار جوان، که در پایان جستجویش درباره علت تسلط زنش بر خودش اظهار می کند، توجه کنید:

10 - صادق هدایت، بوف کور، انتشارات امیرکبیر، ۱۹۷۵، ص. ۹۸.

در این وقت مثل این که پرده ای از جلو چشم افتاد- نمی دانم چرا
یاد گوسفندهای دم دکان قصابی افتادم- او برایم حکم یک تکه گوشت
لخم را پیدا کرده بود و خاصیت دلربائی سابق را بکلی از دست داده
بود - یک زن جا افتاده سنگین و رنگین شده بود که ب فکر زندگی
بود، یک زن تمام عیار!¹¹

در پایان، عمویش توسط پرستارش یک گزلیک دسته استخوانی برای جوان می
فرستد. او گزلیک را با خود به درون اطاق خواب تاریک لگاته می برد و بدون این
که بگذارد کسی یا چیزی در تمرکز او رخنه کند جان لگاته را می گیرد و در حین
کشتن او چشمش را از حدقه در می آورد. لگاته قبل از مردن لب جوان را می گزد و
جوان در هیئت پیرمردی خنزر پنزری از اطاق خواب بیرون می آید.

داستان بوف کور داستان مرکبی نیست. تنها چیز مورد نیاز برای درک آن این
است که در مفهوم ضمنی بودائی آن تأمل کنیم. بوف کور می گوید ما همه، خواهی
نخواهی، از برزخ می گذریم و بر چگونگی اعمال گذشته خود واقف می شویم. چه
خوب می بود اگر برزخ را خودمان در این دنیا تشکیل می دادیم، کمی و کاستی
هایمان را می سنجیدیم و کاستی هایمان را از میان برمی داشتیم. آیا ما بقی عمر ما در
این جهان با آرامی و صفا و آزادی مطلق نمی گذشت؟

پیام هدایت که با فلسفه زردشت، بودا، عمر خیام و متفکران اروپائی از جمله
ریلکه، کافکا و دیگران عجین است، در بوف کور متبلور می شود. پیامی است آزادی
خواهانه، شامل اعتماد بنفس و عقب زدن خرافات قرون وسطائی. هدایت آن را در
لابلای مراسم بودائی و از اعماق استبداد رضاشاهی به گوش ما می رساند. هیئات از
عدم وجود گوش شنوا برای شنیدن فریاد بوف کور!

ساختار داستان

(۱) منابع تصویری و روایتی

(الف) بودا-کاریتا منبع تصاویر حیرت انگیز بسیاری از زندگی بودا است. این
تصاویر در سرتاسر متن بوف کور پراکنده هستند. بودا-کاریتا همچنین پیام
آزادی بر اساس زندگی بودا را در داستان منعکس می کند.

¹¹ - صادق هدایت، بوف کور، انتشارات امیرکبیر، ۱۹۷۵، ص. ۱۰۱-۱۰۰.

ب) کتاب مردگان تبتی. از این متن برای جنبه داستانی رویدادها کمک گرفته شده و در تنظیم و توسعه پیام کتاب حائز اهمیت است. در جو سازی هم رل بزرگی بازی می کند.

ج) مانند بودا کاریتا، از یادداشت های مالتی لارید بریگ و آثار فرانتس کافکا برای تقویت تصویری استفاده شده. نوشتجات اروپائی نیز به تعادل بین دوران باستان و دوران جدید کمک کرده اند.

د) از مکانها، نمادها و تصاویر ایرانی (زرتشتی و شیعه) برای مخفی ساختن مفهوم ضمنی بودائی استفاده شده.

ه) از رباعیات عمر خیام برای تأکید بر اجتناب ناپذیری از گذشت زمان استفاده شده.

۲) نقش شخصیت ها

الف) شخصیت تغییرناپذیر: پرستار که پیر می شود ولی رفتار و کردارش تغییر نمی کند

ب) شخصیت هایی که تغییر می کنند:

۱- دختر اثیری سلطه جو (قسمت اول) - لگاته سلطه گر / همسر (قسمت دوم).

۲- نقاش، مقلد ناامید (قسمت اول)، جوان کنجکاو، باهوش و بیمار (قسمت دوم)

۳- عموی آزاد شده نقاش نقش های مختلفی را بر عهده دارد: کاپیتان، بازرگان، راننده کالسکه نعش کش، گورکن (قسمت اول)، قصاب، عتیقه فروش (قسمت دوم). مأموریت اصلی عموی نقاش کمک کردن به برادر زاده اش برای نجات خود از قید حیات است.

۳) زمان

الف) طول عمر نقاش:

۱- در این دنیا: کودکی در هند، نقاش بی عرضه در ری، مرگ

۲- در برزخ بودائی: شکست در داوری، تولد دوباره

۳- در زندگی دوم: کودکی، مرد جوانی که با لگاته ازدواج می کند و به رمز او پی می برد، غلبه بر لگاته در اطاق خواب تاریک، رهائی.

ب) طول عمر برادر/ عمو:

در این دنیا: کودکی در هند، پیروزی در سیاه چال، آزادی. او به برادرزاده خود کمک می کند تا خودش را از قید حیات آزاد کند.

ج) زمان تاریخی:

قبل از مغول (قسمت اول)

قرون اخیر (قسمت دوم)

۴ چارچوب

الف (غیر این جهانی، دلربا و باورنکردنی (قسمت اول)
ب (عادّی امّا عجیب (قسمت دوّم)

۵ جوّ

الف (به طور کلی تیره و تار (قسمت اول)
ب (روشن (قسمت دوّم)

۶ (نگرش

الف (منفی و به طور فزاینده بدبینانه (قسمت اول)
ب (امیدوار کننده و آزاد (قسمت دوّم)

۷ (تکنیک ادبی

الف (دستکاری عمدی زمان و مکان برای به وجود آوردن جلوه های ویژه
ب (اضافه کردن قطعه هایی از متون مشهور

ج (جا بجا کردن صحنه ها برای به وجود آوردن جلوه های ویژه

د (تکرار صحنه ها به طور کامل یا جزئی، مطابق لزوم داستان

ه (اخذ تصاویر از منابع هندی، ایرانی و اروپائی برای تقویت روایت

۸ (کار برد نماد

ا) بغلی شراب نماد نوردرخشانی که رویت آن انسان را از قید حیات رهائی می بخشد

ب) تقلید، استفاده نادرست از نیروی زندگی که منجر به نابودی فرد می شود به صورت نمادین در نقّاشی مکرّر همان تصویر روی جلد قلم دان خلاصه شده

ج) مشاهده و کسب حکمت که منتهی به رهائی می شود به صورت نمادین در پیکر یک مرد جوان دائم مریض نشان داده شده است

د) نیلوفرهای کبود به عنوان نماد عدم موفقیت

ه) چاقو با تیغه بلند و دسته استخوانی نمادی از تمرکز برای از بین بردن تمایلات.

و) تمایلات در نماد دختر اثیری (قسمت اول)؛ همسر/ لگّاته (قسمت دوّم)

ز) عمو به عنوان نماد کسی که به آزادی رسیده و در قید حیات و ممات نیست (هر دو قسمت)

۹ (پیام

الف (عاقبت یک زندگی راکد، غرق در غفلت و ناآگاهی که تحت کنترل الكل، مواد مخدّر و طمع باشد، نابودی و تولّد دوباره است (قسمت اول)

ب (عاقبت یک زندگی که دارای توانائی ذاتی، دستیابی به خرد/ دانش، تمرکز و کنترل بر تمایلات باشد رهائی از قید حیات است (قسمت دوّم)